

پیام همبستگی آریل دارفمن به برنامه 25 سپتامبر در کتابفروشی انقلاب نیویورک

به عزیزان دربندی، را، که نمی شناسم اما در باره آنان میدانم که در زندانهای ایران بطور غیر عادلانه ای محبوس شده، فقط به خاطر آزادی بیان و آزادی برای آن که باشند آزادی .
از آنجا که می دانم که کلمات به درون دیوارهای زندان رخنه می کنند و از یک کشور به یک کشور دیگر می روند و از یک شاعر به گوش دیگران-

من می خواهم این پیغام را که در رمان جدید خود که اسمش غرامت اداری است باز گو کنم.
در این رمان فرشته نگهبانی عاشق زنی شده است که به دلیل مبارزات و عشقش برای آزادی انسانها و بخصوص برای نجات طبیعت و جنگلها در حال مرگ است - اسم این ضد آلباجانان است این چیزی است که این فرشته نگهبان از آلبا جانان در حال مرگ به خاطر می آورد.
آلبا جانان می گوید که:

آنها می توانند مرا بکشند اما قادر نیستند که عشقم را نابود کنند، این اولین سخنانی است که از دیواره های گلی دردناک آلبا جانا شنیده می شود.

من فکر می کردم که سخنانش میبایست مملو از تنفر و درد باشد، اما نه نه اینگونه نبود.
من نظاره گر مرگ او بودم، که تنفرش بر علیه دشمنانش حد و حدودی نداشت نه اینکه آنها را برای جنایت هایی که مرتکب شده اند بخشیده باشند نه و هرگز آنها را فراموش نکرده نه نه.
او تمام انرژی خود را جمع کرد تا آنجا که می توانست از روزنه دیواری که کتاب و بدن وی را در قل و زنجیر محصور کرده و سعی به نابودی او داشت، به طرف روشنایی شراره های نور می کشید.
او را دیدم که به شکاف موجود در دیوار خیره شده گفت، این چیزی که من قبل از رفتنم می خواهم ببینم- در لحظات آخرم نمی خواهم با یاد جور و ستم آنها اینجا را ترک کنم- می خواهم به شراره های نور آفتاب نگاه کنم و گیاهان و بارانی که در باغ در حال بارش است، بارانی که گیاهان را فرا می خواند که به دور هم در زمین جمع شوید. و آنجا بود که فکر کرد در واقع هیچ چیز نمی میرد. فکر کرد که اگر مرا در اقیانوس بیندازند غذای ماهیان خواهم شد و عاقبت بدرون دهان کودکان بلعیده خواهم شد. و بعد فکر کرد اگر مرا در گودال بیندازند تبدیل به کرم ها خواهم شد و آنان مرا دوباره به گل تبدیل خواهند کرد. و اگر مرا در بیابانهای خشک و بی آب بیندازند و توسط شغال ها خورده شوم، خود را تبدیل به انرژی خواهم کرد و لابلای سنگ ها خواهم رفت و یا اگر مرا در باغ دفن کنند و پرنندگان بر من نوک بزنند و من با آنها به آسمان ها پرواز کنم و با مدفوع آنها دوباره بر زمین باز خواهم گشت.
آری باغ، باغ هیچ وقت او را در چنین زمان هایی پر از پریشانی ترک نمی کند.

این پیام به خصوص برای شما عزیزان من نوشته شده که من از ادبیات فارسی آموخته ام از رومی از اشعار صوفی و ترجمه هایی دیگر و این بود که فکر کردم این کلمات را برای شما بنویسم که از یک کشور به کشور دیگر پرواز می کند و از درز دیواری به دیوار دیگر و از دهان من و از عشق من و از فکر من برای شما و با علاقه و همبستگی من و اطمینان به اینکه علیه نیروهایی که شما را محصور کرده اند پیروز خواهید شد صدای شما را اما هرگز و هرگز نمی توانند خاموش کنند.